

## "درماندگی" روشنفکران در غلبه بر بحران افغانستان

مصاحبه ضیاءالدین صدر با داکتر سید موسی صمیمی

افغانستان به‌مثابه یک کشور جنگ‌زده، آسیب‌پذیر و در بند تضادهای اقتصادی-اجتماعی درون‌مرزی و در یک محیط پرستیز منطقه‌ای، در یک "دایره شیطنی سیاسی-اجتماعی" سخت‌گیر افتاده است. در این "حالت احتضار"، که کشور اضافه از یک "پادزهر زودگذر" نیازمند است، نقش "روشنفکران" کشور بیشتر از گذشته‌های سؤال‌برانگیز، موضوع بحث قرار می‌گیرد.

اینکه آیا "روشنفکران" کشور می‌توانند که سرزمین هندوکش را از این گرداب سیاسی برهانند، معضل است بس دشوار. ضیاءالدین صدر، مدیرمسئول مرکز رسانه‌ای-نشراتی "افغانستان امروز"، چگونگی این مقوله را با داکتر سید موسی صمیمی، دانشمند اقتصاد سیاسی کشور، در میان گذاشته است.

\*\*\*\*\*

**ضیاءالدین صدر:** مطلع صحبت را با مفهوم روشنفکری و کار روشنفکری آغاز می‌کنیم، به‌طور خلاصه اگر تعریفی از "روشنفکران" و رسالت آن‌ها بیان کنید برای آغاز بحث مفید خواهد بود.

**داکتر سید موسی صمیمی:** نخست از همه بایست در مورد به کار بردن مقوله "روشنفکر" به یک "سو تفاهم گسترده" در جامعه افغانی اشاره کرد. زمانی که از "روشنفکر" سخن به میان می‌آید، در کشور ما اکثراً این امر با "دانشجویی و دانشگاهی" و یا ساده‌تر با "داشتن سواد" یکسان خوانده می‌شود. ماهیت روشنفکری را – طوری که دانشمندان گذشته در باختر و خاور به این باور بوده‌اند- بایست در "روشن‌اندیشی، تعهد اجتماعی و در اخیر در انسان باوری" سراغ کرد. به این ترتیب همه‌کسانی که با القاب آکادمیک آراسته باشند، ولی در عین حال فاقد "باورهای دانایی و خردگرایی" باشند، و از همه مهم‌تر با رهروانی هم‌کاسه باشند که فاقد "تعهد اجتماعی" می‌باشند، این اشخاص در ردیف "روشنفکران" شمرده نمی‌شوند. باینسان استعاره به "منطق‌الطیر"، این اشخاص به "زنبورهای" می‌مانند، که تلاش دارند تا در شامگاه سیاسی با داعیه عشق به "شمع" در صف "پروانه‌ها" قرار گیرند. ولی در نخستین تجربه عملی – نظر به آنکه جوهرشان غش دارد – در ازای آنکه در "روشنایی شمع" جان بازی کنند، در "خجلت تاریکی" از "پر و پا" می‌افتند؛ گویا مشی روشنفکری سیاسی‌شان افشاشده و الگوی رفتاری آن‌ها روشن می‌گردد.

نظر به همین مشخصات "روشن‌اندیشی، تعهدپذیری و انسان‌محوری" است که واکنش "روشنفکر"، با حرکت از روابط حاکم عینی در جامعه، در نوآوری، تحرک و شور نسبت به دگرگونی و دوری از گذشته‌گرایی سنتی و جزم‌گرایی سیاسی تبارز می‌کند. بر پایه همین معیارها رسالت "روشنفکران" به‌مثابه "مغزهای متفکر جامعه"، دست‌کم در همین برهه‌ی پر گسست تاریخی کشور، در توانایی آن‌ها در راستای "زمینه‌سازی، ترویج و گسترش فرهنگ صلح" تشخیص می‌گردد. انتظار می‌رود که "روشنفکران" به‌مثابه "عناصر آگاه"، "هوشمند" و "وجدان بیدار جامعه" در فرایند سیاسی-اجتماعی کشور از طریق راهیابی تحکیم صلح و امنیت به‌سوی پیاده کردن نظام قانونمند دموکراسی، آزادی،

عدالت اجتماعی و انکشاف متوازن سمتی نقش کلیدی بازی نمایند.

**صدر:** شما از دانشمندان باختر و خاور یادآوری کردید که در مورد مقوله روشنفکری "گفتنی‌های" دارند. در این باره لطفاً اندکی توضیح دهید.

**صمیمی:** ما نخست از همه در سده نوزدهم در اروپا پیام "مانیفست روشنفکران" در فرانسه را به خاطر می‌آوریم. در این مرامنامه به‌مثابه واکنش علیه بیدادگری، بیش از یک‌صد تن از روشنفکران به بی‌عدالتی دادگاه آن زمان انگشت انتقاد گذاشتند و از این طریق افکار عمومی جامعه را سخت تحت تأثیر قرار دادند. البته گه این مرامنامه، در عین زمان جوهر گفتگوها و مباحث روشنفکری را تمثیل می‌کرد که در فرایند "عصر روشنایی" از صدها سال به این‌سو، قشر آگاه جامعه علیه بیدادگری و اقتدارگرایی در سمت دهی افکار سیاسی - اجتماعی به راه انداخته بود. یک طیف گسترده روشنفکران اروپایی، اگر از گذشته‌های یونان باستان چشم‌پوشی کنیم - با بافت فکری استوار بر خردگرایی دربرگیرنده این قشر خوانده‌شده می‌تواند. از جمله می‌توان از این "پیش‌تازان" روشنفکری نام گرفت: فرانسس بیکن، رنه دکارت، باروخ اسپینوزا، جان لاک، ولتر، ژان ژاک روسو، منتسکیو، هگل و مارکس.

زمانی که اروپا هنوز هم در بند خرافات پسندی، روابط کهنه اجتماعی و رژیم‌های باستانی قرون وسطی "شلتق" می‌زد، یعنی صدها سال قبل از این‌که آیین روشنفکری در اروپا جوانه بزند، ما در "خاورزمین" شاهد تحرک و خیزش‌های چشمگیر روشنفکری هستیم. از جمله ابونصر فارابی، ابوعلی سینا، ذکری‌ای رازی و ناصر خسرو قبادیانی بلخی، چهره‌های تابناک روشنفکری زمان محسوب می‌گردند؛ ستارگان که در آسمان روشنفکری، با پیشکش کردن دیدگاه‌های فلسفی - سیاسی از مقایسه با "همتایان" پر سروصدای غربی که بعدها سربلند کردند، از درخشش کمتر برخوردار نمی‌باشند. چنانچه فارابی در تعاملات سیاسی - اجتماعی "کلید سعادت" را در "آزادی اراده و گزینش خود انسان به‌مثابه یک عامل سیاسی-اجتماعی" می‌دید. ابن‌سینا به‌مثابه یک روشنفکر خجسته در مبارزان سخت و دشوار عقیدتی-سیاسی با جزم‌گرایی دینی سخت مورد خشم اقتدارگرایان زمان قرار گرفته بود. او در مبارزه علیه جزم‌گرایی و خرافه پسندی به اصل خرد و دانش اتکا می‌کرد. همچنان رازی به‌نوبت خود شخص متفکر و باورمند به خردگرایی بود.

**صدر:** اما چه شد که برخلاف خاورزمین، روشنفکران غرب در مبارزه با خرافه پسندی و اقتدارگرایی گویا، "گوی سبقت" را بردند.

**صمیمی:** علل بنیادی این امر را باوجود علل مختلف تاریخی و سیاسی می‌توان در دو نکته فشرده بیان کرد: رشد روابط تولیدی ناشی از نظام‌های باج‌گیر و در عین زمان تخریب‌کننده در وجود امپراتوری‌ها در باخترزمین از یکسو، بروز و گسترش افکار تمامیت‌گرایی دینی از سوی دیگر.

امپراتوری‌های شرقی، نظر به ساختارهای باج‌گیری ویژه خودشان، در همسری و یا در عطش گسترش نفوذ بیشتر، زیرساخت‌های اقتصادی همتایان تاریخی‌شان فروریخته و در نتیجه برخلاف هدف کلی‌شان، این امر منجر به کاهش باج و خراج گردیده، جامعه پویای تولیدی خود را، از جمله در رابطه با روابط تجاری با سرزمین‌های دور از دست‌داده است. در نتیجه ما شاهد تباهی‌ها، ورشکستگی‌ها و دوباره آبادانی‌های تاریخی هستیم. نکته

دوم بروز نظر پردازان سلفی، از جمله أبو الحسن علی بن محمد الماوردی در قرن ده و یازدهم عیسوی در عراق و ابو العباس احمد ابن تیمیه در قرن سیزدهم و چهاردهم عیسوی در دمشق که با تعبیر و تفسیر تمامیت‌گرایی در خدمت اقتدارگرایی سیاسی قرار گرفته و جو حاکم سیاسی را بر روشنفکران زمان هر لحظه تنگ و تنگ‌تر ساختند. علاوه بر آن جامعه باج‌گیر و سنتی باخترزمین از طریق روند انهدام و آبادانی همیشگی خود هم سد ظهور قشر پویا و روشنفکری تازه گردید. در نتیجه برخلاف غرب که روشنفکران در مبارزه رهایی خرد و دانش از پنجه‌های خرافات، به‌ویژه کلیسای کاتولیک به یک عامل تعیین‌کننده مبدل گردیدند، در شرق جنبش روشنفکری نتوانست که در مبارزه با "سنت‌گرایی و خرافه‌پسندی" و در رد "فرّه ایزدی و فرّه شاهی" به جریان آگاه و متشکل تبدیل گردد.

**صدر:** اکنون – پس از این کاوش تاریخی – برمی‌گردیم به واقعیت‌های جامعه افغانی. "روشنفکران" افغانستان تا چه حد و اجد این شرایط هست و در تعریف شما می‌گنجد؟ **صمیمی:** از آنجایی که جامعه و کشاندن آن به یک سمت مشخص، یک امر مجرد نبوده، بستگی دارد با مناسبات حاکم تولیدی و بینش‌های سیاسی - اجتماعی ناشی از آن. "روشنفکر" – با وجود همه تأثیرپذیری‌ها از بیرون حلقه اجتماعی خودش - به‌مثابه یک انسان آگاه و متعهد فرآورده شرایط و محیط و ما حول اجتماعی، سیاسی و اقتصادی زمان خویش پنداشته می‌شود. با در نظر داشت این امر، "روشنفکر" افغان هم‌زمانی می‌تواند در جهت دگرگونی روابط حاکم به‌مثابه وجدان آگاه جامعه و استوار بر اصل خردگرایی به تعامل سیاسی بپردازد که با بینش فراتباری، فرا فرهنگی و فرا ستمی آراسته باشد. ولی ساختار سیاسی-تاریخی کشور و در درون آن بافت تباری و فرهنگ ناشی از آن و در اخیر ویژگی‌های شیوه تولیدی ستمی و روابط روبنا استوار بر آن، منجر گردیده به این امر که در تعاملات سیاسی در افغانستان "اصالت روشنفکری" در برهه‌های مشخص با چاشنی‌های همین مشخصات تباری، فرهنگی و ستمی گره‌خورده است.

از سوی دیگر "روشنفکر" افغانی – نظر به باریک بودن لایه‌ی قشر آگاه در کشور – در عین زمان نقش بازیگر سیاسی را نیز ایفا می‌کند. روشنفکران "کشور گویا از" برج عاج روشنفکری" پایین آمده و خود به‌مثابه یک عنصر در تعاملات سیاست تطبیقی از طریق نهادهای سیاسی-اجتماعی سهم می‌گیرند. در اخیر آن‌ها این خطر را می‌پذیرند، که در "روزمرگی سیاسی" غوطه‌ور گردیده و در نتیجه دید افق روشنفکری‌شان تیره‌وتار گردد. در اصل ایفای همین "نقش دوگانگی" – یعنی هم اندیشمند سیاسی و هم بازیگر سیاسی – است که جولانگاه روشنفکر افغانی را محدود می‌سازد.

در اخیر به‌مثابه یک عامل خارجی، جغرافیای سیاسی کشور طوری شکل‌گرفته که کشور، محاط به خشکه و در چهارراه تمدن‌های تاریخی، تأثیرپذیری افکار فرامرزی بر "روشنفکر" افغانی چشم‌گیر است.

**صدر:** با در نظر داشت این تشخیص گویا "روشنفکر" افغان در عین زمان مشخصات تباری، فرهنگی و ستمی خودش را با خود حمل می‌کنند؟ **صمیمی:** نظر به مشخصات کلی روشنفکری، یک "روشنفکر" نمی‌تواند تبار گرا بوده و به‌ویژه نمی‌تواند به "برتری تباری" باور داشته باشد. ولی این نکته را نباید به گونه‌ی تعبیر کرد که خواست مشخص تباری هرگز نمی‌تواند جز داعیه حق‌طلبی شمرده شود.

ولی در عمل کردهای سیاسی به‌ویژه در چهار دهه اخیر معمول گردیده است که نخبگان سیاسی با وجود اعتراف لفظی به برابری تبارها، در کنش‌های سیاسی - به نظر خودشان - از "خواست‌های برحق تباری" به نفع کرسی‌نشینی بهره‌برداری ایزاری کرده‌اند. از همین نگاه در جامعه معمول گردیده است که روشنفکران با پسوند تباری آراسته می‌گردند. مثلاً گفته می‌شود روشنفکران تاجیک، پشتون و یا هزاره. تا زمانی که وابستگی تباری سد راه پیاده کردن بینش روشنفکری در عمل نگردد، این "کیستی تباری توأم با اصل فرهنگی و سمتی" یک امر طبیعی بوده، گویا انسان بالاخره در یک محل مشخص، در یک تبار مشخص و در یک محیط فرهنگی مشخص چشم به جهان می‌گشاید.

**صدر:** به این ترتیب گویا جولانگاه "روشنفکر" افغانی از تأثیرپذیری عوامل تباری، فرهنگی و سمتی نیز برخوردار است؟

**صمیمی:** با در نظر داشت وابستگی‌های طبقاتی به‌مثابه یک اصل مهم، در تعاملات سیاسی-اجتماعی "روشنفکر افغانی" پسوندهای تباری، فرهنگی و سمتی - نظر به شرایط ویژه - نقش مهم و بعضاً تعیین‌کننده بازی می‌کنند. از همین‌جاست که تحت شرایط مشخص روابط اجتماعی - سیاسی افغانستان تبلور خواست دگرگونی روشنفکری را بدون وابستگی‌های طبقاتی، پیوندهای تباری و ملاحظات سمتی - طوری که گذشته‌های سیاسی کشور شهادت می‌دهند - بررسی کردن، الگوی است از "ساده‌اندیشی" و بدون رعایت "باریک‌بینی‌های خردگرایانه دانشگاهی".

**صدر:** برای جلوگیری از سو تفاهم، این تشخیص ایجاب تشریح بیشتری را می‌کند.

**صمیمی:** نخست از همه شیوه دید "روشنفکران" که در دامان غربت بزرگ گردیده‌اند، با افکار "روشنفکران" قشرهای بالایی، یعنی کسانی که در بستر نازپرورده شده‌اند، تفاوت‌های بنیادی دارد. اگر گروه دوم از دگرگونی صحبت می‌کند، مراد آن اصلاحات اداری دفتر سالاری است تا امور سیاسی-اقتصادی کشور بدون دشواری‌های زائد اداری پیش رود، ولی ساختار سیاسی کم‌وزیاد "دست‌نخورده" باقی بماند. این قشر نازپرورده که در بهترین حالت آن "جز اشرافیت انتقادی" حساب می‌شود، می‌تواند در چارچوب نظام هوادار مدرنیته خوانده شود. ولی "روشنفکران" قشرهای پایین، نظر به وابستگی‌های طبقاتی و آگاهی از اوضاع رقت‌بار جامعه‌ی که در قید اقتدارگرایی نظام درگیر است، خواهان "دگرگونی‌های بنیادی بوده" و اکثراً پس از تحمل دوره‌های زندان با اصل تطمیع از طریق کرسی‌های اداری کمتر تن داده و به‌مثابه "یک روح متلاطم" در کارزار سیاسی پایداری کرده‌اند. با در نظر داشت این اصل، بایست خودداری کرد از اینکه همه "روشنفکران" قشرهای پایین جامعه را "انقلابیون مادرزاد" خواند. چنانچه دیده‌شده که بعضی از این طیف "روشنفکران" - نظر به "التزامات ساختاری و زیرساخت مادی خانوادگی" - بر "احساس طبقاتی" خویش به نفع "ثبات نظام" پرده سکوت و عجلولانه کشیده‌اند. به این طیف می‌توان به‌مثابه "بردگان سیاه‌پوست" نگاه کرد که در دوران "بردگی"، از جمله در ایالات‌متحده امریکا در درون خانه‌های برده‌داران به حیث "خدمه و عمله" مشغول بودند. این‌ها هویتشان را در "خدمت صاحبان برده" تشخیص کرده و در زمان قیام بردگان حتی می‌گفتند که این‌ها، یعنی بردگان دیگر از "ما" چه می‌خواهند؟ به این ترتیب این طیف، هویت خود را در پرده توهم و همسو با برده‌دار تشخیص کرده - خود را با برده‌داران در یک صف قرار می‌دادند.

**صدر:** تأثیرگذاری این وابستگی‌ها را در راستای اصل "دگرگونی روابط اجتماعی-سیاسی" چگونه ارزیابی می‌کنید؟

**صمیمی:** در رابطه با وابستگی تباری "روشنفکران" در جامعه سنتی که در آن اشخاص انفرادی در ازای هویت مدنی، بر هویت تباری اولویت قائل می‌شوند، در راستای برخورد در قبال "دگرگونی جامعه" برخوردهای متفاوت بروز می‌کنند. اگر "روشنفکران جوان"، نظر به وابستگی‌های تباری از امتیازات مشخص در جامعه برخوردار نمی‌گردند، مثلاً از احراز کرسی‌های دولتی عقب رانده می‌شوند، با احتمال زیاد این گروه با این تجربه تلخ در کارزار سیاسی به "صفوف انقلابیون" می‌پیوندند. درحالی‌که "روشنفکران" که در وابستگی با روابط تباری، بدون مشخصات شایستگی، از بدو امر از امتیازات برخوردار بوده‌اند، در مجموع، بدون تحمل زندان‌های قرون وسطی، در خدمت "استحکام نظام حاکم" قرار می‌گیرند. در اینجا هم می‌توان با استثنای برخورد، که خود مؤید جریان کلی است. همچنان پس منظر وابستگی‌های "روشنفکران" با اصل "شهری-دهاتی و کابلی-سمتی" در یک بعد خاص خودش در بینش و کنش سیاسی این قشر نقش بازی می‌کند. "روشنفکران" که از ولایات کشور به کابل مسکن‌گزین می‌شوند، در یک محیط بیگانه و "برون‌گرا" خود را در رقابت با "روشنفکران کابلی" دیده‌اند که با آن‌ها به‌مثابه "اطرفی" برخورد می‌کردند. این تفاوت حتی در بین "روشنفکران" شهری و دهاتی هم صدق می‌کند. این "روشنفکران" اطرفی و دهاتی، حتی بدون در نظر داشت وابستگی‌های تباری و طبقاتی در چتر یک "هویت سمتی"، مانند هراتی و یا قندهاری باهم در "همزیستی" قرار گرفته و تا حدود مشخص همگام می‌باشند. همین هویت‌های اطرفی، خود یکی از دلایل محسوب می‌شود که نقش این قشر "روشنفکر" اطرفی و تا اندازه هم‌دهاتی در تعاملات دگرگونی بنیادی جامعه "بیشتر از تناسب" عرض‌اندام می‌کند.

**صدر:** واکنش‌های سیاسی ناشی از این تعاملات در حیات سیاسی در جامعه چه نوع‌اند؟  
**صمیمی:** از آنجایی‌که حکمرانی اقتدارگرای آل یحیی در کشور باسیاست‌های استبدادی نوع خودش بر حفظ و صیانت ساختارهای سنتی استوار بر مشروعیت تباری-تاریخی، از مردم "حق تنفس سیاسی" را گرفته بود، پس واکنش "روشنفکران" به‌مثابه "سوژه شرافتمند علیه مناسبات قدرت" - میشل فوکو - یک امر التزامی طبیعی خوانده می‌شود. در این راستا ما در افغانستان شاهد این واکنش‌ها هستیم:

سرسپردگی نکبت‌بار، نادیده‌گرایی عجولانه، خودفربیی بزدلانه، مقاومت مدنی شرافتمندانه و در اخیر قیام عادلانه‌ی مسلحانه.

**صدر:** در این راستا - اضافه بر مشخصات که گویا از جویبار روابط جامعه افغانی آب می‌خورند - روشنفکران افغانی بیش از همه تحت تأثیر کدام کشورها و کدام افکار قرار گرفته‌اند؟

**صمیمی:** در این مورد بایست اندکی تأمل کرده و به شکل متفاوت پاسخ داد. نخست از هم‌زمانی که از آزادی، دموکراسی و عدالت اجتماعی سخن می‌رود، این اصول "ارزش‌های جهان‌شمول" است، طوری که گفته می‌شود، "پرواز مرغ اندیشه" مرز سیاسی نمی‌شناسد. ولی در بینش‌های سیاسی روشنفکران افغانی ما در برهه‌های مختلف تاریخ کشور، شاهد تأثیرپذیری ایدئولوژی‌های مشخص - دور و یا نزدیک به مرزهای کشور - بوده‌ایم. چنانچه در جنبش‌های روشنفکری در اوایل سده بیستم در افغانستان که

در تاریخ کشور به "جنبش مشروطیت" شهرت یافته است، جنبش جوانان روشنفکر افغانی در تأثیرپذیری از "جنبش جوانان ترکی" شکل می‌گیرد. این جنبش، در عین زمان که باهدف "روشنگری افکار" از قید استبداد درونی قوام می‌گیرد، نظر به وابستگی نظام اقتدارگرای سلطنتی به بریتانیای کبیر همان زمان در گسترش افکار "استقلال طلبی" هم نقش به سزایی بازی کرده است. چنانچه در این زمان در کنار طرح قانون اساسی و حکومت مشروطه، تأمین عدالت اجتماعی و انکشاف "علوم" سوژه‌های کلی این جنبش تلقی می‌گردند. ولی سرکوبی این جنبش - دست‌کم در اوایل - هرگز نتوانست که سد راه "آزادفکری و استقلال طلبی" گردد. ولی پس از سال‌های ۱۹۱۹<sup>۱</sup> که با استقلال کشور مصادف می‌گردد، در همان جنبش دوپارچگی بروز کرد، طوری که یک بخش مشخص خواهان دگرگونی‌های بنیادی بود و بخش دیگر در جهت "محکم‌کاری" بیشتر روابط کهنه و سنتی عمل کردند. ولی در کل پرچمداران جنبش مشروطه، از جمله محمودلی خان دروازی، محمود بیگ طرزی، عبدالهادی داوی، کریم نزیهی و میرزا مهدی چنداولی، این روشنفکران فرهیخته مانند پروانه‌ها پیرامون شمع آزادگی بال‌وپر باختند؛ اما تسلیمی ذلت‌بار را نپسندیدند. نظر به یک سری از علل سیاسی، مذهبی و همچنان اقتصادی، در اخیر در سال ۱۹۲۹ بر تابوت "جنبش اصلاح طلبی" آخرین میخ "عقب‌گرایی" کوبیده شد. در عین حال در تاریخ کشور - پس از سال ۱۷۴۷ - برای نخستین بار قدرت سیاسی ارثی درانی تباران به حبیب‌الله کلکانی، "پسر بچه کرباس پوش برهنه پای تاجیک تبار" منتقل گردید.

**صدر:** ولی خواست‌ها و آرمان‌های روشنفکری در نیمه دوم قرن بیستم چگونه آب‌وتاب داشتند؟

**صمیمی:** استبداد رژیم آل یحیی، به‌ویژه در وجود هاشم خان و داودخان، سرداران اقتدارگرای کشور "خداداد" - با همه تلاش‌های مذبح‌خانه، بیدادگری گسترده و زندان‌های قرون و ستایی - نتوانست که در مقابل فریاد و دادخواهی و هم‌چنان عزم راسخ "روشنفکران" راستین کشور سد گردد. روشنفکران کشور باوجود خفقان سیاسی، یا بهتر نظر به اختناق حاکم سیاسی به‌زودی و در پیگیری از خواست‌های مشروطه‌خواهی و قسماً دگرگونی بنیادی نظام در حلقه‌ها، محفل‌ها و احزاب سیاسی گرد آمدند، فریاد بلند کردند و در اخیر با قامت‌های راست روانه زندان‌ها شدند و جان باختند. سازمان‌های از قبیل "جوانان بیدار، جمعیت وطن، ندای خلق و اتحادیه محصلین کابل"، همه فریاد عدالت‌خواهی و ضد اقتدارگرایی سر داده بودند. از جمله می‌توان مشخص از سازمان "وینس خلمیان - جوانان بیدار"، "حزب وطن" و "حزب خلق" نام برد. در مرامنامه حزب وطن در کنار "حفظ تمامیت ارضی و استقلال" کشور، و همچنان "تقویت وحدت ملی" بر اصل "تأمین عدالت اجتماعی" صحه گذاشته می‌شود. در کنار میرمحمد غبار، دانشمند تاریخ کشور، محمد سرور خان جويا، میر محمد صدیق فرهنگ، برات علی تاج و عبدالحی عزیز در حزب وطن با پایداری کوهپایه‌های هندوکش در مقابل بیدادگری حاکم مقاومت کردند. به همین منوال حزب خلق خودش را "حزب دموکراسی حقیقی" و پابند به "اصول دموکراسی و انتخابات آزاد" و تأمین "عدالت اجتماعی" می‌خواند. در کنار دکتر عبدالرحمن محمودی، مبارز نستوه، روشنفکران خجسته از جمله محمد نعیم شایان، مولوی خال محمدخان خسته، محمد یونس خان مهدی زاده، و دکتر عبدالاحد رشیدی در جهت

دگرگونی‌های بنیادی از تلاش‌های همیشگی دست برداشتند. ولی نظام اقتدارگرایی آل یحیی در کنار عبدالرسول پشتون و فیض محمد انگار، به‌مثابه رهبران "جوانان بیدار"، روشنفکران پیش‌آهنگ حزب وطن و حزب خلق و همه روشنفکران دیگراندیش را، از جمله رهبران حلقه سیاسی سید اسماعیل بلخی (این روشنفکر خجسته را) روانه‌ی زندان‌های قرون وُستایی کرد. نظر به پژوهش اهل خبره، قربانیان دور اقتدارگرایی آل یحیی از اوایل سال‌های سی تا میانه‌سال‌های شصت قرن بیستم به بیش از سه صد تن بالغ می‌گردد.

**صدر:** اگر دوباره به پرسش اساسی در مورد تأثیرگذاری افکار بیرون مرزی بر جنبش روشن‌فکری کشور برگردیم، برداشت شما در این مورد چیست؟

**صمیمی:** در تاریخ چند دهه اخیر ما شاهد این واقعیت هستیم که جنبش‌های روشنفکری کشور، به هر نام و نشانی هم که خود را آراسته کرده‌اند، از افکار بیرون مرزی منطقه‌ای و جهانی بسیار تأثیر پذیر بوده‌اند. چنانچه در گام نخست این معضل را با می‌توان با مثال جنبش چپ کشور، به‌ویژه در وجود "حزب دموکراتیک خلق افغانستان" روشن ساخت. این حزب با پیروی مسئله "سوسیالیسم نوع اتحاد جماهیر شوروی" و تحلیل طبقاتی احزاب جالافتاده کمونیسم را در مورد انکشاف خطی تاریخ به شکل دگم پذیرفته و به این نظر بود که "روابط شیوه تولیدی فنودالیسم" در کشور حاکم بوده و "انقلاب ثور" که در آن حزب آن‌ها با پشتیبانی قوای نظامی گویا نقش پیش‌آهنگ "طبقه کارگر" را بازی کرده، توانست که کشور را - با حذف مرحله "شیوه تولید سرمایه‌داری" - رأساً به‌سوی "جامعه سوسیالیستی" "بکشاند. این تیز سیاسی نور محمد ترکی به‌مثابه یک "روشنفکر چپی" و "نابغه شرق" از نگاه ایدئولوژیک جزم‌گرا، از نگاه سیاسی نارسا و از نگاه برداشت اجتماعی جانکاه بوده، و استراتژی سیاسی استوار بر همین برداشت جان‌فرسا از آب برآمد. رهبران حربی این تیز انکشاف خطی تاریخ را که بر پایه پژوهش کارل مارکس از روابط تولیدی حاکم در اروپای غربی استوار است، و در نتیجه "اروپا محوری" تلقی می‌گردد، بدون کم‌وکاست بر روابط تولیدی یک جامعه سنتی باج‌گیر با تفاوت‌های چشمگیر سمتی و اصل "پادشاه‌پدري" و نظام اقتدارگرایی ناشی از همین ساخت التقاطی به شکل دگم انتقال دادند. باز هم اگر در وجود سیاسی همین حزب نظر بیندازیم، دو فراکسیون حزبی - خلق و پرچم - از دو سمت مختلف تغذیه می‌کردند. درحالی‌که فراکسیون پرچم از "حزب توده ایران" و ادبیات سیاسی این حزب به زبان فارسی سخت متأثر بود، فراکسیون خلق - نظر به سوابق کاری نور محمد ترکی در هند - از ادبیات "حزب کمونیست هند" تغذیه می‌کرد. این تأثیرپذیری تا حدی بود که حزب دموکراتیک خلق حتی شعار حزب کمونیست هند "نان، لباس و خانه" را از خود ساخت. در نتیجه ما در وجود حزب دموکراتیک خلق شاهد برداشت "سوسیالیسم جنوب" - فراکسیون خلق - علیه "سوسیالیسم غرب" - فراکسیون پرچم - می‌باشیم.

اگر بیشتر باز هم با مثال "حزب دموکراتیک خلق افغانستان" تأمل کنیم و ساختار تباری و طبقاتی آن را موشکافی کنیم، به‌زودی درمی‌یابیم که این "روشنفکران چپ" که بایست به تحلیل طبقاتی باور می‌داشتند، سخت پابند "روابط تباری" بودند. چنانچه اگر فراکسیون پرچم در کل - با تفاوت‌های کم‌زیاد و به‌ویژه در بخش رهبری - همایش بود از قشر بالایی اشرافیت غیر پشتون تبار شهرنشین، در فراکسیون خلق - در کل و به سطح

رهبری - روشنفکران پشتون تبار بیشتر با وابستگی‌های "سنتی-دهکده‌ای" گردآمده بودند. وابستگی تباری و محلی روشنفکران حزب دموکراتیک خلق از همه بیشتر در زمانی نمایان گشت که در اپریل سال ۱۹۹۲ نیروهای مجاهدین در پشت دروازه‌های کابل گوش‌به‌فرمان کمین کرده بودند. در حالی‌که رهبران پشتون تبار حزب - از جمله جنرال رفیع - در کنار حزب اسلامی گلب‌الدین حکمت‌یار پشتون تبار قرار گرفتند، رهبران حزبی غیر پشتون تبار - تاجیک، ازبک تا هزاره - از جمله محمود بریالی و فرید مزدک و یا عبدالرشید دوستم در همسویی با شورای نظار برای گرفتن کابل به تعاملات سیاسی پرداختند. در کنار مبارزات "شخصیت پرستی" که در وجود نور محمد ترکی، حفیظ الله امین، ببرک کارمل و نحب‌الله، یعنی دبیران حزبی تبارز می‌کردند، همین تمایزات تباری و وابستگی‌های شهری-دهاتی تعیین‌کننده خط مبارزاتی درون حزبی این گروه دفتر سالار افغانی بود. جزم‌گرایی سیاسی، انحصارطلبی قدرت، عدم پذیرش دیگراندیشی و در اخیر استبداد دفتر سالاری حزب حاکم، همه و همه باهم دست داده کشور را در مرداب بحران سیاسی فروبرد.

**صدر:** حالا که از مجاهدین نام‌گرفته شد، برداشت شما در راستای تأثیرپذیری تباری و افکار برون‌مرزی در مورد "سازمان‌های اسلامی" چیست؟  
**صمیمی:** با وجود که "نقش فروپاشی نظام" توسط روحانیون در دو مقطع مشخص تاریخ افغانستان - در فروپاشی حکومت اصلاح‌گرای امان‌الله (۱۹۲۹) و حکومت اقتدارگرای "حزب دموکراتیک خلق افغانستان" (۱۹۹۲) - در نگاه نخست روشن می‌گردد، ولی پیچیدگی‌های این معضل از همه اول‌تر در رابطه به اوضاع سیاسی همین دو برهه‌ی تاریخی ایجاب بررسی ژرف و متفاوت را می‌نماید. به‌اضافه آن مسیر تاریخی نقش "نظام برانداز" روحانیون را نمی‌توان تعمیم بخشید و بر همه فراز و نشیب تاریخی قبل از ۱۹۱۹ پیاده کرد.

از این‌که روحانیون در جامعه افغانی بانفوذ بوده‌اند و از طریق مناسباتشان با درباری‌ها در چگونگی نظام سیاسی یکی از مهره‌های مهم شمرده شده‌اند، می‌توان به‌مثابه یک اصل تاریخی-سیاسی پذیرفت. ولی در اینجا بایست مکث کرد و از چندین نگاه، نظر به برهه‌های تاریخی و توانایی‌های امیران و حکمرانان تفاوت قائل شد. نخست از همه، از نگاه تأثیربخشی روحانیون در سیاست‌های بزرگسال ۱۹۱۹، یعنی آغاز سال حکومت امان‌الله خان به‌مثابه نکته عطف تاریخ می‌تواند خوانده شود. در زمان اشغال نظامی کشور توسط قشون سرخ در دهه هشتاد سده بیستم، نظر به عوامل خاص درون‌مرزی از یک‌سو و در تأثیرپذیری از جو مذهبی حاکم در منطقه و در اخیر نظر به ساختار جنگ سرد، نقش دین‌گراها به‌مثابه "عامل تعیین‌کننده" در مقاومت ملی بروز کرد. در صورت عدم پشتیبانی نظامی، سیاسی و مالی کشورهای دین‌گرای منطقه و جهان غرب در کنار "رهبران مجاهدین"، این قشر نه‌توان بسیج کردن توده‌ها را داشت و نه کفایت مدیریت منظم یک جنگ درازمدت فرسایشی و سرتاسری در افغانستان را. تازه با فروپاشی حکومت اقتدارگرای "حزب دموکراتیک خلق افغانستان" رهبران احزاب جهادی بر آریکه قدرت در کابل تکیه زدند. "نظام اسلامی رهبران جهاد" که خود نمایانگر عدم توانایی‌های سیاسی-مذهبی و فقدان مدیریت کشوری آن‌ها بود، در عین زمان بیانگر "چرخش کیفی" در برخوردهای سیاسی و مواضع مذهبی تلقی می‌گردد. با تکیه زدن بر



کرسی قدرت، رهبران مذهبی برای نخستین بار به‌مثابه یک قشر، دیگر در خدمت درباریان مذهب پناه و مدعیان تاج‌وتخت سکولار مشرب نبوده بلکه خود "لگام سیاسی" را در دست گرفتند. همچنان با آمدن رهبران جهادی به کابل طیف‌های مختلف جزم‌گرایی اسلامی وارد کشور شدند. این "چرخش تاریخی" در دوران گروه التقاطی طالبان هنوز هم پررنگ‌تر گردید. در دوره پساطالبی هم قشر روحانی-جهادی توانست تا با اضافه کردن کلمه اسلامی در "جمهوری افغانستان" و قید اسلام به‌مثابه زیرساخت همه قوانین در قانون اساسی کشور، نقش تعیین‌کننده بازی کند.

رهبران مجاهدین - با در نظر داشت تفاوت‌های کم‌بیش - که بنیادگرایی دینی را با خود به سرزمین هندوکش به ارمغان آوردند، از جنبش‌های دینی بنیادگرایی سخت متأثر بودند. گستره این تأثیرپذیری از بینش دینی ابوالاعلی مودودی، آیین بنیادگرایی دیوبندی اکوره ختک، سلفی‌های عربی خلیج‌فارس، و هابیت عربستان سعودی، اخوانی مصری تا آیین "ولایت‌فقیه" حاکم در ایران را در برمی‌گیرد. هر یک از این بینش‌های مذهبی بر احزاب مشخص سیاسی-جهادی از تأثیرگذاری معین برخوردار بودند. در نتیجه - در کنار یک سری از معضل‌های چندگانه دیگر - همین بنیادگرایی وارداتی بود که در وجود "روشنفکران دینی" منجر به آن گردید تا سرزمین هندوکش به‌مثابه یک کشور پیرامونی سال‌های متمادی از کاروان تمدن، انکشاف اقتصادی، صلح و عدالت اجتماعی و بالاخره آزادی و دموکراسی عقب نگه‌داشته شد.

صدر: پس از این نقد مواضع "روشنفکران" از قماش "حزب دموکراتیک خلق" و "روشنفکران" دین‌گرای کشور، برمی‌گردیم به مسئله حاد روز. شما بازیگران اصلی حکومت وحدت ملی را در رابطه با جنبش روشنفکری و به‌ویژه در راستای اصل "مدرنیته" چگونه ارزیابی می‌کنید؟

صمیمی: تصورات سیاسی-اجتماعی حکومت وحدت ملی، با وجود تفاوت‌های کم‌زیاد فکری، در کل به‌مثابه یک "برنامه مدرنیته" برای یک کشور پیرامونی وابسته تدوین گردیده‌اند. همین "برنامه مدرنیته" بیانگر عصاره افکار قشر مشخص اجتماعی-سیاسی کشور تلقی می‌گردد که به اسم "دموکرات" - "دست‌کم از نگاه اعتراف لفظی - شهرت یافته است.

منشور تیم "اصلاحات و هم‌گرایی" - دکتر عبدالله عبدالله - و هم‌چنان منشور "تحول و تداوم" - دکتر اشرف غنی -، بدون شک به‌مثابه یک "برنامه مدرنیته" برای افغانستان تدوین گردیده‌اند. ولی این برنامه‌ها - در بهترین حالت آن - ساختار سیاسی-اجتماعی افغانستان را به یک "مدرنیته وابسته" تبدیل کرده که در پیوند با اندیشه‌های اقتصادی، حتی "حاکمیت ملی" کشور را تحت پرسش می‌برند. از این‌که تیم‌های "اصلاحات و هم‌گرایی" و "تحول و تداوم"، به‌ویژه بخش دانش‌سالار دانشگاهی این دو تیم از ارزش‌های مدرنیته، آن‌هم در چارچوب جریان فکری حاکم آگاهی دارد، روشن است. ولی معضل اصلی در این "فلاکت ساختاری" نهفته است که ارزش‌های مدرنیته با "ذهنیت‌های پیشامدرن" از جهت در تضاد قرار می‌گیرند، چون پیاده کردن بینش مدرن با شیوه‌های عملی حکمرانی پیش مدرن در تضاد قرار می‌گیرد. در آخرین تحلیل از ارزش‌های سیاسی-اجتماعی مدرن به نفع استحکام حکم روایی قشر حاکم الیگارش‌ی نوپا استفاده

ابزاری صورت می‌گیرد. در این منوال جامعه با یک "مدرنیته مسخ‌شده، بدریخت و وابسته" آراسته می‌گردد.

**صدر:** با در نظر داشت این نقد از مواضع "روشنفکران" سه بخش چشمگیر در جامعه افغانی، نظر کلی شما در مورد نقش "روشنفکران افغانی" و باز هم "رسالت این بخش" به شکل فشرده چه است؟

**صمیمی:** البته "روشنفکران" نظر به شاخص‌های طبقاتی، وابستگی‌های تباری و پیوندهای سمتی خودشان و با تأثیرپذیری از ترکیب این شاخص‌ها، مشی سیاسی خود را تعیین کرده و در آن راه قدم برمی‌دارند. واضح است که این هم یک امر طبیعی است که بعضی‌ها در نیمه‌راه، آگاهانه و یا ناخودآگاه، خط عوض می‌کنند. ولی در مجموع اگر ما بر مسیر افتوخیز جنبش‌های سیاسی کشور در چهل سال گذشته نظر اندازیم، به‌زودی درمی‌یابیم که در حدود بیست هزار روشنفکر کشور به‌مثابه "پیش‌تازان سیاسی"، هر طیف به ذات خود با پیروی از اصل "رد دیگر اندی‌شان و نفی دیگر کیشان" تلاش کرده تا "سرنوشت میلیون‌های" انسان بی‌آلایش را در سرزمین هندوکش به‌تنهایی تعیین کند. نهادها و احزاب گوناگون ناشی از همین شاخص‌های طبقاتی، تباری و سمتی با چاشنی‌های افکار دینی، سوسیالیستی، ملی‌گرایی و دفتر سالاری در صحنه سیاسی کشور، به‌ویژه در چند دهه‌ای اخیر با هم دست‌وپنجه نرم کرده‌اند. امروز با سپری شدن ده‌ها سال نکبت‌بار، کشور هنوز هم در همین آتش تکروی‌های سیاسی، انحصارگرایی‌های نظری و عدم بردباری‌های اجتماعی می‌سوزد. مشکل اساسی "فکرهای بسته" ی یک بخش معین این قشر هم در این نکته نهفته است که ذهن آن‌ها همیشه باز است. بدون این‌که در تلاش تدوین مشی سیاسی-اقتصادی با بدیل‌های درخور یک کشور پسمانزعه باشند، هنوز هم اندوخته‌های فکری منجمد گذشته را به‌مثابه "توشه سفر" نشخوار می‌کنند. همین بخش از قشر روشنفکر با تحلیل نارسا از ساخت جامعه، از "تافته بدریخت فکری‌شان" با قد و اندام ملت غم سرشت قبای گشاد و مضحک می‌برند. این‌یک مسئله زمانی است که "مادر وطن"، این سرزمین آغشته به خون، سکوت سنگین را بشکند و این طیف "روشنفکران" را به دادخواهی تاریخی فراخواند. رهایی از بن‌بست‌های ساختاری - بیشتر از هر زمان دیگر - ایجاب تدابیر سیاسی مناسب، اندیشه‌های اجتماعی درخور کشور و پیشکش نمودن برنامه‌های انکشاف اقتصادی استوار بر اصول "رفاه همگانی" را می‌نماید.

فراخوان سیاسی فرانز فانون، روشنفکر فرهیخته و یکی از "نظریه‌پردازان پسااستعمار" در خطاب به روشنفکران جهان‌سومی کماکان مانند گذشته‌ها، هنوز هم از ارزش والای تاریخی برخوردار است: او ندا می‌زند: "بر ماست که دیوار دیرپا و تیره‌دلی را ... بشکافیم و از آن بیرون آییم. خورشیدی که فردا در برابر ما طلوع می‌کند، بایست ما را استوار، اندیشمند و بالنده بیابد."

**صدر:** جناب آقای دوکتور! با صحه گذاشتن بر این پیام، تشکر از تمرکز علمی و دانشورانه شما در قبال سیر تاریخی-سیاسی مواضع "روشنفکران".

**صمیمی:** سپاس از حوصله و پرسش‌های پرمایه شما.